

بررسی ماهیت و مفهوم علم غیب خدا و غیر خدا از دیدگاه علامه طباطبایی

محمد امین سپاهیان^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۳/۱۸

یداله ملکی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۵/۲۷

جعفر تابان^۳

چکیده

هدف تحقیق حاضر بررسی ماهیت و مفهوم علم غیب خدا و غیر خدا در آیات قرآنی و روایات از دیدگاه علامه طباطبایی است. تحقیق حاضر، یک تحقیق بنیادی و به اعتبار روش جمع آوری، کتابخانه ای است و به اعتبار موضوع قرآنی با رویکرد مفاهیم اعتقادی و کلامی است و به اعتبار ماهیت تحقیق، توصیفی — تحلیلی است. این تحقیق به دیدگاه علامه طباطبایی از طریق کنکاش در آثار ایشان در حوزه متون دینی و قرآنی و روایی در مورد علم غیب پرداخته است. غیب عبارت است از حقایق پشت پرده ی واقعیات و رویدادهای عالم طبیعت که حواس و ذهن و دیگر ابزار شناخت معمولی، راهی به آن ها ندارد. آن چه که در قرآن مجید آمده و در میان دانشمندان و متفکران اسلامی مطرح شده این است که چه کسی می تواند عالم به غیب باشد و معنای علم غیب چیست. توجه به اهمیت علم غیب بسیاری از عالمان اسلامی به این موضوع پرداخته اند. در این تحقیق به بررسی مفهوم علم غیب و گستره و فعلیت علم خدا و معصومین و غیر معصومین و روش کسب آن، با توجه به آیات قرآن کریم و روایات از دیدگاه علامه طباطبایی پرداخته شده است. معنای علم غیب خدا این نیست که خداوند متعال چیزهایی را که از او غلب است می داند، بلکه معنایش این است که آنچه را از دیگران غلب است اومی داند. در واقع بازگشتش به این معنا است، که آنچه برای دیگران ناپیدا است برای خداوند متعال پیدا است. بنابراین عالم واقعی و استقلالی به غیب، خداوند متعال است، همچنان که آیات زیادی از قرآن کریم، دلالت به انحصار علم غیب به خداوند متعال دارد، همچنین دانشوران شیعه و سنی نیز با تکیه بر آیات و روایات فی الجمله به اذن و بخشش الهی علم غیب یا علم لدنی را برای پیامبران و ائمه قائل شدند.

واژگان کلیدی: علم غیب، وحی، آیات قرآنی، علامه طباطبایی.

۱. دانشجوی دکتری گروه علوم قرآن و حدیث، واحد خرم آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم آباد، ایران

۲. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، واحد خرم آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم آباد، ایران (نویسنده مسئول)

۳. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، واحد خرم آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم آباد، ایران. (استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده شهید محلاتی، قم، ایران)

یکی از بحث‌های اصلی و بسیار مهم امامت، بحث علم امامان (ع) و مباحث مرتبط با آن مثل منشأ و گستره‌ی آن است. علم امامان (ع) از مباحث بنیادین مکتب تشیع است؛ زیرا امام، راهنمای امت به سوی رستگاری و جان‌نشین پیامبر (ص) است. علم غیب در قرآن و روایات در موارد متعددی آمده است ولی دیدگاه‌های مختلفی در مورد یک آیه در شیعه و سنت مطرح شده است و از یک آیه برداشت‌های متفاوتی صورت گرفته است و ما در این پژوهش به دنبال حقیقت جویی واقعی بدون هیچ گونه تعصب و غرض ورزی هستیم و به جایگاه واقعی علم غیب دست پیدا کنیم و نیز برداشتن پرده از چهره واقعی کسانی که مدعی غیب هستند و موجب فساد و تباهی ایمان و عقیده مسلمان می‌شوند. همچنین عدم وجود منبعی جامع که در خصوص علم غیب پاسخ‌گوی مشکلات جامعه در این زمینه باشد، ضرورت دارد که به این بحث پرداخته شود؛ تا به وسیله‌ی آن گامی در جهت تکمیل و پیشبرد علوم اسلامی در پژوهش‌هایی که در آینده در این زمینه نوشته خواهد شد، برداشته باشیم. از آنجاکه در قرآن کریم، دو دسته آیات متناقض نما درباره علم غیب وجود دارد و گاه موجب ایجاد شبهه در این زمینه می‌شود، در این نوشتار بر آن شدیم تا دیدگاه علامه طباطبایی را در موضوع علم غیب مورد مطالعه قرار دهیم.

۲. بیان مساله

منشأ علم غیب خدا و حجت‌های او متفاوت است. منشأ علم غیب خدا، پدید آمدن هستی از مشیت او و آفریننده بودن او است و او این خصیصه را از کسی نگرفته است؛ در حالی که منشأ علم غیب حجت‌های او، افاضه و اعطای خدای تعالی است؛ از این رو، ائمه علیهم السّلام بر پایه روایاتی علم غیب را از خود نفی کرده‌اند؛ که ممکن است مراد از غیب در این گونه روایات، ذات الهی باشد که دست‌نیافتنی است و امکان علم به آن برای احدی میسر نیست. احتمال می‌رود مراد علم ذاتی به غیب از نوع علم خدا باشد. در روایاتی به این احتمال اشاره شده است، با این مضمون که معصومان علیهم السّلام پس از نفی علم غیب از خود، فرموده‌اند: آنچه ما می‌دانیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث برده‌ایم و یا از کتاب خدا فهمیده‌ایم. بنابر این، علم غیب برای حجت‌های الهی ثابت است؛ چنان که در عمل نیز تحقق یافته است و آنان از بسیاری از رخدادهای گذشته و آینده خبر داده‌اند.

غیب عبارت است از حقایق پشت پرده واقعیات و رویدادهای عالم طبیعت که حواس و ذهن و دیگر ابزار شناخت معمولی، راهی به آنها ندارد. آن چه که در قرآن مجید آمده و در میان دانشمندان و متفکران اسلامی مطرح شده، این است که معنای علم غیب چیست و چه کسی می‌تواند عالم به غیب باشد. غیب دارای مراتب و مراحل است؛ مثل غیب از حواس مانند گذشته و آینده، علم کتاب، علم لدنی، علم به لوح محو و اثبات، لوح محفوظ، علوم خاص به خدا مثل زمان قیامت و علم ذات به ذات. ادله علم غیب نیز بر دو قسم است: ادله عقلی و فلسفی

که مبتنی بر قدرت و کمال نفس در اتصال به مبدأ عالی است؛ ادله نقلی که برخی علم به غیب را به طور کلی از غیرخدا نفی کرده اند و برخی علم را با شریطی برای انبیا و اولیا ثابت می کنند. در جمع بین این دو دسته، راهکارهایی عرضه شده است، از جمله: تقسیم علم به استقلالی و تبعی، لوح محفوظ و محو و اثبات، تفکیک بین معانی غیب و مانند آن. «امام علیه السلام به حقایق جهان هستی، در هرگونه شریطی وجود داشته باشند، به اذن خدا واقف است؛ اعم از آنها که تحت حس قرار دارند و آنها که بیرون از دایره حس می باشند، مانند موجودات آسمانی و حوادث گذشته و وقایع آینده. دلیل این مطلب: راه اثبات علم از راه نقل روایات متواترهای است که در جوامع حدیث شیعه، مانند کتاب کافی و بصائر و کتب صدوق و کتاب بحارالأنوار و غیر آنها ضبط شده. به موجب این روایات که به حد و حصر نمی آید، امام علیه السلام از راه موهبت الهی و نه از راه اکتساب، به همه چیز واقف و از همه چیز آگاه است و هرچه را بخواهد به اذن خدا، به ادنی توجهی می داند.» (طباطبائی، ۱۳۸۷).

«غیب به هر آن چیزی اطلاق می شود که از چشم انسان پوشیده باشد. غیب الهی دو قسم است: ۱. غیب محض و مطلق و غیب الغیب. ۲. غیب عطایی و اطلاعی» (ملازهی سربازی دیوبندی، ۱۳۹۰).

با دقت در آیات مختلف قرآن و روایات به خوبی روشن می شود که دو دسته آیه و روایت در زمینه علم غیب وجود دارد: نخست آیاتی و روایاتی است که علم غیب را مخصوص خدا معرفی کرده و از غیر او نفی می نماید. گروه دوم آیاتی و روایاتی است که به روشنی نشان می دهد که اولیای الهی اجمالا از غیب آگاهی داشتند. «درباره علم پیامبر و امام با سه دیدگاه افراطی، تفریطی و اعتدالی مواجهیم. دیدگاه افراطی معتقد است که پیامبر اکرم یا ائمه علیهم الصلوٰه والسلام به همه حقائق هستی علم مطلق و فعلی دارند و هیچ نقطه ابهامی از هیچ زاویه ای برای شان وجود ندارد. در این دیدگاه، وحی و الهام به انبیاء و ائمه بی معناست و تمام آنچه در روایات و سیره درباره افزایش علم پیامبر و امام و وحی و الهام آمده و همه آنچه سخن از بی اطلاعی ایشان از برخی از مسائل دارد، تأویل و توجیه می شود. این نگاه با مسلمات و نصوص آیات و روایات ناسازگار است و قابل پذیرش نمی باشد. نگاه تفریطی، علم پیامبر و امام را علمی کاملاً محدود می داند و به هیچ روی احتمال نمی دهد که یک بشر بتواند علمی نامتناهی داشته و به شکلی به همه حقائق هستی واقف باشد. طرفداران این نگاه، تمام آیات و روایاتی را که سخن از انکشاف همه حقائق در محضر امام علیه السلام داشت را حمل بر جعل و تدلیس راویان غالی می کنند و یا به گونه ای آن را مجاز و استعاره می شمرند. خاستگاه مشترک هر دو نگاه آنجاست که از دید ایشان، روایات وارد در باب علم امام متعارض است، زیرا برخی از علم مطلق امام سخن می گفتند و برخی از بی اطلاعی امام از بعضی حقائق هستی و افزایش علم ایشان در حالات و زمان هائی خاص. هر دو گروه چون نتوانستند تعارض روایات را حل کنند، مجبور شدند مجموعه ای از روایات را رد کنند و مجموعه ای را بپذیرند و از این روی گروهی به افراط و گروهی به تفریط گراییدند.» (وکیلی، ۱۳۹۵).

ذکر این نکته لازم است که احکام خداوند ظالمانه نیست، اما این علم موجب نمی‌شود که فهم و برداشت ما از متون، ظالمانه نباشد. ممکن است ما خطا کنیم و از دل متون دینی، حکم ظالمانه‌ای را استنباط کنیم و به خدا نسبت بدهیم. برای جلوگیری از این خطا ما موظفیم برداشت خود از متون دینی را با معیار عدالت بسنجیم و موزون کنیم. حکمی که در صدر اسلام و دنیای قدیم عادلانه بوده، لزوماً در همه دنیاها عادلانه نیست. علم غیب خداوند نمی‌تواند «عدل زمانه» را به «عدل فراتاریخی» تبدیل کند. تشریح دین، کار خداوند است و ساحت مقدس او از خطا منزه است، اما فهم دین کار انسان‌های جایز الخطایی است که برای تصحیح خطاهای معرفتی خود نیازمند معیارهای پسینی هستند. با توجه به اهمیت علم غیب و گستردگی دامنه این بحث بسیاری از عالمان اسلامی به این موضوع پرداخته‌اند. بنابر آنچه گفته شد سوال اصلی تحقیق حاضر این است که علامه طباطبایی در مورد عالم غیب چه دیدگاهی دارند؟

۳. اهداف تحقیق

- بررسی علم غیب از منظر علامه طباطبایی.
- تبیین نظریات محوری ماهیت و مفهوم علم غیب از منظر علامه طباطبایی.

۴. سؤالات تحقیق

- از دیدگاه علامه طباطبایی علم غیب چگونه است؟
- علامه طباطبایی در مورد ماهیت و مفهوم علم غیب خدا و غیر الله چه استنباطی از آیات و روایات دارد؟

۵. علامه طباطبایی

علامه، سید محمد حسین طباطبایی، فرزند سید محمد قاضی طباطبایی، در روز ۲۹ ذی‌حجه سال ۱۳۲۱ ق، برابر با اسفند سال ۱۲۸۲ ش، در شهر تبریز، در خاندانی که به علم و فضل و پارسایی شهره بودند، دیده به جهان گشود. نسب وی، از طرف پدر، به حضرت امام حسن مجتبی (ع) و از طرف مادر، به حضرت امام حسین (ع) می‌رسد. در پنج سالگی، مادر را و در نه سالگی، پدر را از دست داد و وصی پدرش، مرد و زنی را به پرستاری از او و تنها برادرش، سید محمد حسن گمارد. نه ساله بود که در کنار برادر، به آموختن قرآن و کتب مقدماتی، مانند «گلستان»، «بوستان»، «نصاب الصبیان»، «اخلاق ناصری»، «انوار سهیلی»، «تاریخ عجم»، «منشآت امیر نظام» و «ارشاد الحساب»، در نزد ادیبی لایق، به نام شیخ محمد علی سرائی پرداخت و همه اینها را در مدت شش سال (از سال ۱۲۹۰ ش، تا سال ۱۲۹۶ ش)، فراگرفت؛ علاوه بر اینها، زیر نظر استاد، میرزا علینقی خطاط، به یادگیری فنون خوش‌نویسی همت نهاد. علامه، در طول دوران تحصیل، از محضر عالمان و بزرگان بسیاری بهره گرفت که از آن جمله، می‌توان به آیات عظام حکیم عارف سید علی قاضی طباطبایی، حکیم سید حسین بادکوبه‌ای، سید ابو القاسم خوانساری، شیخ محمد حسین غروی (کمپانی)، آیه الله نائینی، سید ابو الحسن اصفهانی، سید محمد حجت

کوه کمری، آیه الله حاج میرزا علی ایروانی (مؤلف حاشیه بر مکاسب و کفایه) و آقا میرزا علی اصغر ملکی اشاره کرد.

۶. ابعاد علمی علامه طباطبائی

عظمت علمی علامه، دارای ابعاد مختلف شناخته شده و گاه ناشناخته، حتی در مجامع علمی است و پی بردن به جنبه‌های مختلف شخصیتی این اندیشمند کم‌نظیر، به گونه مفصل، کاری است بس دشوار و نیازمند به نمونه بسیار و از عهده این نوشتار خارج است؛ از این رو، به اختصار نکاتی را در باره پاره‌ای از علوم و ابعاد شخصیتی ایشان خاطرنشان می‌کنیم:

الف) تفسیر

با وجود جامعیت علامه در علوم مختلف، بی‌شک نام ایشان بیشتر با تفسیر «المیزان» شناخته شده است. فعالیت تفسیری استاد، به تدریس منحصر نشد و خلق اثر عظیمی به نام «المیزان فی تفسیر القرآن»، انقلابی بزرگ در این علم پدید آورد. علامه، با خلق این اثر ماندگار، روش و سیره معصومین (ع) را در تفسیر قرآن که همان تفسیر آیات با استفاده از دیگر آیات است، احیا کرد. از دیگر مزایای «المیزان»، تفکیک مباحث، با عنوان‌هایی مانند «بحث روایی»، «بحث فلسفی»، «بحث اجتماعی» و می‌باشد؛ این شیوه، برای پرهیز از آمیخته شدن نظرات و برداشت‌های شخصی با تفسیر قرآن، در پیش گرفته شده است. نقد و بررسی محققانه روایات تفسیری، تشخیص سره از ناسره و شناسایی اسرائیلیات، از دیگر امتیازات این کتاب ارزشمند است که باعث رویکرد مثبت مجامع علمی و دانشگاهی بدان و رشد و تعالی علم تفسیر گردیده است.

این کتاب، مورد توجه بسیاری از اندیشمندان مسلمان و اسلام‌پژوهان، واقع شده و کتاب‌ها و مقالات بسیاری در مورد آن نوشته شده است.

ب) فلسفه

رویکرد عقلانی و تفکر و تأمل در مسائل مختلف، از شاخصه‌های بارز علامه و در سراسر زندگی ایشان نمودار بود.

علامه، از همان آغاز تحصیل، به مطالعه کتب فلسفی علاقه نشان می‌داد و تشویق حکیم بادکوبه‌ای که از متخصصین بنام این فن بود، شور و اشتیاق وی را به علوم معقول، دوچندان کرد. ایشان، همان‌گونه که اشاره شد، تدریس فلسفه را از نیازهای حوزه علمیه قم تشخیص دادند و به تدریس «اسفار» همت نهادند. از دیگر ابتکارات علامه، ترتیب منطقی مسائل فلسفی و تنظیم آن به صورت متون درسی است که در دو کتاب «بدایه الحکمه» و «نهایه الحکمه» استاد کاملاً مشهود است. تفکیک حقایق از اعتباریات، کار مهم دیگری بود که

حضرت علامه به آن همت گمارد. ایشان، با تبیین این قاعده که مسائل جهان و هستی‌های خارجی، از علوم حقیقی و قلیل اثبات با براهین دقیق علمی است، ولی علوم اعتباری، مانند حقوق، فقه و ... از حیثه براهین عقلی خارج است، توانست مرزهای حکمت عملی و حکمت نظری را مشخص کند. پرورش و تکمیل نظریه حرکت جوهری، تبیین و شرح نزدیک به هفتاد مسئله در مبحث قوه و فعل، تکمیل برهان صدیقین، مبارزه با فلسفه مادی‌گری و تقریب فلسفه‌های غرب و شرق، از دیگر ابتکارات حضرت علامه در حوزه فلسفه است. ویژگی دیگر تحقیقات فلسفی علامه، این است که وی با تبحر خاصی، مزایای حکمت متعالیه ملا صدرا را با تحلیل‌های منطقی ابن سینا در هم آمیخته؛ به این معنا که مسائل عمیق صدرائی را با شیوه تحلیلی بو علی تبیین نموده است.

ج) عرفان

عرفان و موضوعات وابسته به آن، مورد علاقه خاص حضرت علامه بود و ایشان با خواندن کتاب‌هایی چون «شرح فصوص» قیصری و «مصباح الانس» قونوی و «فتوحات مکیه» ابن عربی، نزد عارف وارسته، میرزا علی آقا قاضی طباطبایی، اشتیاق خود را به خودسازی و تهذیب آشکار نمودند. علامه، در رساله «محاکمات» که پی‌نوشتی بر مکاتبات دو عالم فاضل، مرحوم کمپانی و مرحوم سید احمد کربلایی، پیرامون بیتی از عطار نیشابوری است، نکات عرفانی بسیار دقیقی را تبیین کرده‌اند. از دیگر آثار استاد، می‌توان به سه رساله ایشان با عنوان‌های «الانسان قبل الدنيا»، «الانسان فی الدنيا» و «الانسان بعد الدنيا» که سرشار از نکته‌های نغز عرفانی است، اشاره کرد.

د) فقه و اصول

عظمت علمی علامه در مباحث تفسیری و فلسفی موجب شده تا تبحر ایشان در سایر علوم تحت الشعاع واقع شود. علامه، سالیان بسیاری از عمر خویش را صرف فراگیری فقه و اصول نمود. ده سال بهره‌گیری از معلومات مرحوم کمپانی، پنج سال شرکت در مجالس درس آیه الله نائینی، چندین سال استفاده از محضر آقا سید ابوالحسن اصفهانی و شرکت در مجالس درس میرزا علی ایروانی و میرزا علی اصغر ملکی، از علامه، فقیه دقیق و متبحر در به‌کارگیری اصول فقه ساخته بود و نگاهی به کتاب «تعلیقه بر کفایه» ایشان، مؤید این نظر است. علاوه بر این، ایشان، قبل از اشتغال به تدریس فلسفه و پرداختن به مباحث تفسیری، به مدت چندین سال، به تدریس اصول و فقه اشتغال داشته‌اند.

ه) ریاضیات

استاد حکیم، سید حسین بادکوبه‌ای، با توجه به نقش مهم ریاضیات در تقویت روش برهانی و بعد فلسفی، علامه را به آموختن آن تشویق کرد و علامه، در کلاس‌های درس سید ابو القاسم خوانساری که از متخصصین این فن بودند، شرکت کرد. حساب استدلالی، هندسه مسطحه و جبر استدلالی، دروسی بودند که علامه از ایشان

فراگرفت. تبحر استاد در علوم ریاضی، در روش طرح مباحث فلسفی توسط وی، کاملاً مشهود بود. ایشان، مسائل فلسفی را همانند مسائل ریاضی مطرح می‌کردند.

(و) حدیث

نقش بی‌بدیل حدیث در تبیین آیات قرآن و استخراج احکام الهی، مورد توجه و اهتمام علامه بود و ایشان، با دقت و وسواس زائد الوصفی تمام «بحار الانوار» علامه مجلسی را مطالعه و احادیث متقن و مستند آن را گزینش نموده بود. وی، هم‌چنین به تصحیح و مقابله نسخه‌ای از «وسائل الشیعه» پرداخته بود که مورد استفاده محققین و مصححین نیز واقع شد. هم‌چنین در تفسیر «المیزان»، در تفسیر هر آیه، بخشی با عنوان «بحث روائی» ارائه می‌دهند که عمق بحث‌ها و نحوه نقد و بررسی روایات، نشان از مهارت فوق‌العاده ایشان در علم حدیث و دیگر علوم وابسته دارد.

(ز) ادبیات

علامه بزرگوار، با توجه به اهمیت ادبیات عرب در فهم متون دینی، تحصیل این علوم را با جدیتی بی‌نظیر پی گرفت. تسلط استاد در مباحث ادبی، در تمامی آثار وی، به‌ویژه کتاب سترگ «المیزان»، نمودی چشم‌گیر دارد. استاد، به ادبیات فارسی نیز علاقه زیادی داشتند، به‌گونه‌ای که در همان آغاز تحصیل، بوستان و گلستان سعدی را با شور و اشتیاق نزد استادی ادیب فراگرفتند و علاقه ایشان به شعر باعث می‌شد که گاهی مفاهیم بلند عرفانی و فلسفی را با عباراتی لطیف به رشته نظم درآورند. آیه الله سبحانی، در مقاله‌ای که در دومین یادنامه علامه به چاپ رسیده، نمونه‌هایی از اشعار سروده شده توسط استاد را ذکر کرده‌اند.

۷. مفهوم علم غیب

در لغت علم را به دانستن چیزی همراه با حقیقت آن معنا کرده‌اند؛ علم براساس نگرشی به دو قسم تقسیم می‌شود: علم نظری و علم عملی.

علم نظری آن است که بعد از ادراک کامل می‌شود و یعنی بعد از حاصل شدن آن نیاز به عمل کردن ندارد مانند علم توحید خداوند، فرشتگان، کتابهای آسمانی، علم پیامبران و سخنانی که بعد از شناخت نیاز به عمل ندارد. اما علم عملی علمی است که بعد از ادراک نیازمند عمل می‌باشد و بدون عمل کامل نیست مانند علم نماز، روزه، و... تقسیماتی نیز برای علم قائل شده‌اند مانند علم سمعی و علم عقلی؛ علم سمعی علمی است که باشنیدن به دست آید و علم عقلی با اندیشه و تامل حاصل می‌شود.

اما تعریف شرع از علم؛ منظور از علم، کتاب خدا و سنت رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وسلم) است که با سه ویژگی ادراک، عقل و عمل حاصل می‌شود.

خداوند می‌فرماید: (هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) (زمر، آیه ۹)

«بگو: آیا کسانی که (وظیفه خود را در قبال خدا) می‌دانند، با کسانی که (چنین چیزی را) نمی‌دانند، برابر و یکسانند؟! (هرگز) تنها خردمندان (فرق اینان را با آنان تشخیص می‌دهند، و از آن) پند و اندرز می‌گیرند».

(قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ) (مائده، آیه ۱۰۰) (ای پیغمبر! به مردم) بگو: ناپاک و پاک (و حرام و حلال) مساوی نیستند.

(وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ (۱۹) وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ (۲۰) وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحَرُورُ (۲۱) (فاطر، آیه ۲۱-۱۹)) «نابینا و بینا یکسان نیست. [مراد جاهل و عالم، و گمراه و راهیاب است.] و تاریکی‌ها و نور هم یکسان نمی‌باشد. [الظُّلُمَاتُ]: تاریکی‌های کفر مراد است. «النُّور»: نور ایمان مراد است] و سایه و گرمای سوزان هم یکی نیست. [مراد بهشت است. «الْحَرُورُ»: باد داغ و سوزان. گرمای سوزان. مراد دوزخ است].^۱

۸. غیب در اصطلاح

از نظر اصطلاحی «غیب، هر چیزی است که تحت حس و درک آدمی قرار ندارد».^۲ آیت الله جعفر سبحانی می‌فرماید: «غیب چیزی است که شناخت آن به کمک اسباب عادی تحقق نمی‌پذیرد».^۳

ابن مسعود و جمعی از صحابه پیامبر اکرم (ص) در تفسیر «غیب» گفته‌اند: «ماغاب عن العباد علمه»^۴؛ (آنچه دانش آن از مردم مخفی است، غیب گفته می‌شود).

واژه غیب مجموعاً ۱۴ بار در قرآن کریم آمده است و مطابق با کاربردهای آن، هر آنچه که از قلمرو حس بشر بیرون باشد، غیب نامیده شده است. مانند آن که خداوند پس از نقل جریان برخی اقوام پیشین که رسول خدا (ص) نزد آنها حضور نداشته می‌فرماید: ﴿ذَلِكِ كَيْفَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ...﴾؛ ﴿آل عمران/۴۱﴾، «این [جمله] از اخبار غیب است که به تو وحی می‌کنیم».

از این رو در مقابل مفهوم غیب، مفهوم شهادت به معنای شهود و آشکاری قرار می‌گیرد، چنانکه پیامبر اکرم (ص) پس از پیام تاریخی خود در سرزمین غدیر، فرمودند: «إلا فليبلغن الشاهد الغائب» بدین معنا که «این پیام را شاهدان به غایبان برسانند».^۵

بنا بر این حقیقت غیب این است که «غیب تنها به آنچه که قابل رؤیت نیست خلاصه نمی‌شود، بلکه آن است که با هیچ یک از حواس انسان قابل درک نباشد. بنابراین غیب چیزی است که برای فهم و درک آن نمی‌توانیم بر

۱- تفسیر نور خرم دل، ۱/ ۱۰.

۲- سیدمحمدحسین طباطبایی، پیشین، ج ۱، ص ۷۱.

۳- سبحانی، جعفر، مفاهیم القرآن، به قلم جعفر الهادی، ج ۱، قم، موسسه امام صادق، ۱۴۲۰ق، ص ۴۰۲.

۴- صدرالمآلهین محمدبن ابراهیم ملاصدرا، الشواهد الربوبیه فی مناہج السلوکیه، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۲.

۵- سبحانی، جعفر، آگاهی سوم، قم، امام صادق(ع)، ۱۳۸۴، اول، ص ۱۸.

حواس پنجگانه تکیه کنیم، از این رو دریافت نتایج به وسیله مقدمات آن، و شناخت مسببات از طریق اسباب به شیوهی استدلال و قیاس غایب بر حاضر، جزو امور غیب آن نیست، مانند آگاهی یافتن از درمان بیمار پیش از حاصل شدن آن وقتی درمان را مفید و کارآمد بدانیم و نیز مانند فراوانی میوههای زمین وقتی گیاهان و درختها را شکوفا و آماده ببینیم، و نابودی ملتی اگر افراد آن پراکنده، و در هرزگی و رفاه فرو رفته و از تلاش و کوشش باز آیند، تمام این موارد جزو دانش غیب یا پیشگویی آن نیست^۱.

۹. وجوه و کاربردهای واژه غیب

وجه اول: منظور از غیب ذات پروردگار، حسابرسی، صراط، بهشت و دوزخ است، چنان که خدای می فرماید: «
الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»^۲ یعنی «متقین واقعی کسانی هستند که به وجود پروردگار، روز حسابرسی، صراط، بهشت، دوزخ ایمان بیاورند».

وجه دوم: گیاه به معنی تاریکی است، چنان که خدای تعالی می فرماید: «وَالْقَوَّةُ فِي غَيْبَةِ الْجُبِّ»^۳ یعنی «او را در نهان گاه چاه بیندازید».

وجه سوم: منظور از غیب مرگ است، چنان که خدای تعالی می فرماید: «وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثَرْتَ مِنَ الْخَيْرِ»^۴، ای پیام آور گرامی به مردم بگو اگر من موعد مرگ خود را می دانستم بیشتر به خیر و کارهای نیک می پرداختم».

وجه چهارم: منظور از غیب باران است، چنان که خدای تعالی می فرماید: «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ»^۵ یعنی (انزال باران و خزائن آن در دست قدرت پروردگار است و غیر از ذات باری تعالی کسی بر آن آگاه نیست). البته بعضی از مفسرین غیب را در این آیه به معنی عذاب دانسته اند.

وجه پنجم: منظور از غیب لوح محفوظ است، چنان که خدای تعالی می فرماید: «أَطَّلَعَ الْغَيْبُ.....» یعنی، آیا شخص کافر مدعی بر ماهیت لوح محفوظ آگاهی یافته است؟^۶.

وجه ششم: منظور از غیب جان و مال و دارائی است، خدای تعالی می فرماید: «فَالصَّالِحَاتُ قَاتِنَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ»^۷، یعنی (و زنان شایسته و مطیع حافظ جان و مال و حقوق شوهر خویش هستند).

۱- شنتاوی احمد، التنبؤ بالغیب، مصر، دار المعارف، ۱۹۵۹، ص ۵.

۲- بقره، ۳

۳- یوسف، ۱۰

۴- اعراف، ۱۸۸

۵- انعام، ۵۹

۶- مریم، ۷۸

۷- نساء، ۳۴

وجه هفتم: غیب به منظور نزول عذاب است، چنان که خدای تعالی می فرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا...»^۱؛ (پروردگار، دلنای موعده نزول عذاب بر گناهکاران است و هیچ کس دیگر از این امور غیبی آگاهی ندارد).

وجه هشتم: غیب به معنی گمان و پندار است، چنان که خدای تعالی می فرماید: «وَيَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ»^۲ یعنی (و کفار و مغرضین بر پندار و خیال خود اتکاء کرده و به پیامبر گرامی تهمت جنون و سحر و کذب می زنند).

وجه نهم: منظور از غیب، نهان است، چنان که خدای متعال می فرماید: «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ»^۳ یعنی (یوسف به حاضران گفت: من این کشف حال را برای آن خواستم که عزیز مصر بداند هرگز در نهان به او خیانت نکرده‌ام) به عبارت دیگر هرگز من با زلیخا به عمل زشت مرتکب نشده‌ام.

وجه دهم: منظور از غیب و حی است، چنانکه خدای تعالی می فرماید: «وَمَا هُوَ عَلَىٰ الْغَيْبِ بِضَنِينٍ»^۴ (و رسول گرامی هرگز از بیان آن چه که بروی وحی می رسد، بخل نمی ورزد و امت را از مضمون و محتوای وحی الهی آگاه می سازد).^۵

وجه یازدهم: خزان. خداوند متعال می فرماید: «وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۶ یعنی «تنها خداست که بر غیب آسمان ها و زمین آگاه است»

وجه دوازدهم: آنچه از رسول پنهان است، «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ»^۸. یعنی «آن از اخبار غیب است که به تو وحی نمودیم»

وجه سیزدهم: بچه ای که در شکم مادر است «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ»^۹

وجه چهاردهم: شک، کفوله: «وَيَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ»^{۱۰} یعنی «کفار و مغرضین بر شک خود اعتماد کرده و به پیامبر گرامی تهمت جنون و سحر می زنند.»

۱ - جن، ۲۶

۲ - سبا، ۵۳

۳ - یوسف، ۵۲

۴ - تکویر، ۲۶

۵ - فقیه دامغانی و دیگران، قاموس قرآن در وجوه و لغات مشترک ۲، بنیاد علوم اسلامی، چاپ اول، تابستان ۱۳۶۱، ص ۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۲۷

۶ - ابو عبدالرحمن اسماعیل بن احمد الحیری النیشابوری، وجوه القرآن، تعلیق دکتر نجف عرشی، چاپ اول، مشهد: آستان قدس رضوی، مجمع بحوث

الاسلامیه، ۱۳۸۰، ص ۴۲۵

۷ - نحل، ۷۷ و هود، ۱۲۳

۸ - آل عمران، ۴۴

۹ - رعد، ۹

۱۰ - سبا، ۵۳

وجه پانزدهم: منظور از غیب را قرآن معرفی کرده است مانند قول خدای تعالی که می فرماید: « وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ ^۱ ». یعنی «این رسول شما بر وحی از عالم غیب، بخل نمی ورزد.»
 وجه شانزدهم: کلام منظور است، کقوله: « وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ^۲ » یعنی «هیچ امری در آسمان و زمین پنهان نیست جز این که در کتاب (علم الهی آشکار است).»

۱۰. دیدگاه علامه طباطبائی در مورد علم غیب

علامه طباطبائی، علم غیب را مختص خداوند متعال می داند و غیب گویی غیر از خداوند را به اذن و اراده خود به شرط رضایت از آن به وی عطا خواهد کرد همچنان که در تفسیر آیه (عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا إلا من ارتضى من رسول)، {جن/۲۶-۲۷} «دانای نهان است، و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند،* جز پیامبری را که از او خشنود باشد»، می نویسد: «وجمله (عالم الغیب) خبر مبتدای محذوف است و تقدیر کلام (هو عالم الغیب) است، و مفاد این جمله به کمک سیاق این است که علم غیب، مختص به خداوند متعال است، و چون علم او، تمام غیب و سراسر عالم را فرا گرفته، غیب را به خودش نسبت داده و (علی غیبه) فرموده؛ یعنی اسم ظاهر (غیب) را به جای ضمیر به کار برده تا اختصاص را برساند، و اگر (فلا یظهر علیه) می فرمود، اختصاص را افاده نمی کرد. معنای آیه این است که خدای تعالی عالم به تمامی غیبها است، علمی که اختصاص به خودش دارد، پس هیچ کس از مردم را به غیب خود که مختص به خودش می باشد آگاه نمی کند، در نتیجه مفاد آیه، سلب کلی است ... جمله ی (الا من ارتضى من رسول) استثنا از کلمه (احدا) است، و جمله (من رسول) بیان جمله (من ارتضى) است، در نتیجه می فهماند که خدای تعالی هر پیغمبری از پیامبران را که بخواهد به هر مقدار از غیب مختص به خود که بخواهد، آگاه می سازد. پس اگر این آیه را ضمیمه کنیم به آیاتی که علم غیب را مختص به خدای تعالی می داند، مانند آیه شریفه (وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ) و آیه (وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)، و آیه (قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ) این نتیجه به دست می آید که علم غیب ذاتی و تبعی است. علم غیب ذاتی از آن خداست، اما غیر خداوند علم شان با تعلیم خداوند و از جانب اوست.» و در جایی دیگر چنین نوشته است: «پاره ای از مغیبات و از آن جمله مسئله قیامت هست که جز خدای سبحان، کسی یارای علم آن را ندارد. تنها علم به خود قیامت این طور نیست، بلکه علم به خصوصیات و اوصاف آن نیز همین طور است. سبب حقیقی اختصاص علم

۱ - تکویر، ۲۶

۲ - نمل، ۷۵

غیب به خدای تعالی این است که غیر او هرچه باشد، وجودش محدود است؛ و ممکن نیست که از حدش بیرون شده و به آنچه خارج از حد او و غایب از اوست آگاه شود، و معلوم است که هیچ موجودی، غیر محدود و غیر منتهای، محیط به تمام اشیاء نیست؛ مگر خدای تعالی. پس تنها او عالم به غیب است. علم غیب آدمی را به تمامی خیر و شرها واقف می‌سازد و عاداتا معقول نیست کسی که به همه خیر و شرها اطلاع دارد، از اطلاعات خود استفاده نکند؛ و اگر کسی تمامی خیرات را به خود جلب نکرده و همه شرور را از خود دفع نمی‌کند، باید بفهمیم که قطعاً علم غیب نداشته است.^۱

پس بنابر نظریه علامه (رح) «خداوند ذاتاً از غیب آگاه است و هر کس غیر از او غیب آگاه باشد به تعلیم او خواهد بود و هر جا پیامبر (ص) آگاهی خود از غیب را انکار می‌کند و می‌گوید: علم غیب ندارم معنای آن این است که مستقلاً و ذاتاً عالم به غیب نیست و هر چه می‌دانم از جانب خدا به من آموخته شده است، چنان که خداوند متعال می‌فرماید: (قُلْ لِمَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنَّا أَتَّعِبْنَا مَا يُوْحَىٰ إِلَىٰ قُلُوبِ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ)؛ {انعام/۵۰}، «بگو: به شما نمی‌گویم گنجینه‌های خدا نزد من است و غیب نیز نمی‌دانم و به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام. جز آنچه را که به سوی من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم.» بگو: «آیا نابینا و بینا یکسان است؟ آیا تفکر نمی‌کنید.» و غرض از اینکه فرمود: (وَ لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ) این است که من در علم به چیزی از خود، استقلال ندارم، و چنان نیستم که بی‌اینکه از وحی بیاموزم به چیزی علم پیدا کنم. این مطلب از اینجا استفاده می‌شود که خدای تعالی از طرفی در ذیل آیه، مساله وحی را اثبات می‌کند و می‌فرماید: (إِنَّا أَتَّعِبْنَا مَا يُوْحَىٰ إِلَيْنَا) و از طرفی دیگر در مواضع دیگری از کلام خود بیان می‌کند که بعضی از وحی‌ها غیب است. از آن جمله می‌فرماید: (عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَيَّ غَيْبٌ أَحَدًا إِلَّا مِنْ أَرْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ)؛ {جن/۲۶}، «رسولان در هر چیزی که تحقق یافتن رسالت شان مشروط بر آن باشد که نسبت به آن علم غیب داشته باشند، این علم را خواهند داشت.»^۲

و نیز پس از ذکر آیات مختلف (ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ)، {یوسف/۱۰۲}، و در داستان مریم (ع) می‌فرماید: (ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ)؛ {آل عمران/۴۴}.

و بعد از حکایت داستان نوح (ع) می‌فرماید: (تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَ لَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا). {هود/۴۹}. در این موضوع می‌فرماید: «پس مراد از اینکه من علم غیب ندارم این است که من از ناحیه

۱ - طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، پیشین، ج ۱۶، ص ۲۹۴.

۲ - همان، ج ۱۹، ص ۲۲۶.

خودم و به طبع خود مجهز به چیزی نیستم که با آن به اسرار نهفته ای که انسان به حسب عادت راه به علم آن ندارد راه پیدا کنم»^۱.

ایشان در جای دیگری می نویسد: «از مجموع کلماتی که درباره ی علم غیب است نتیجه می گیریم که این علم، بالاستقلال ویژه ی خداوند است و هیچ فردی بر آن آگاهی ندارد جز با اجازه ی خداوند»^۲. بنابراین علامه (رح) نیز همانند بقیه علمای شیعه آگاهی انبیا و ائمه (ع) از برخی از اخبار غیبی را حمل بر غیب عرضی کرده و علم غیب ذاتی را فقط برای خداوند متعال قائل است.

کلمه غیب بر خلاف شهادت عبارت است از چیزی که در تحت حس و درک آدمی قرار ندارد، و آن عبارت است از خدای سبحان، و آیات کبرای او، که همه از حواس ما غایباند و یکی از آنها وحی است.^۳

غیب و شهادت دو معنی از معانی نسبی هستند؛ یعنی یک شیء واحد ممکن است نسبت به چیزی غیب و نسبت به چیزی دیگرشهادت باشد و این بدان سبب است که موجودات خالی از حدود نیستند و هرگز از حدود خود جدا و منفک نمی شوند. بنابراین، هر چیزی که داخل در حد و احاطه چیز دیگری باشد آن چیز داخل، برای آن دیگری شهادت است چون مشهودادراک آن است، و هر چیزی که از حد چیز دیگری خارج باشد، برای آن چیز دیگر غیب خواهد بود چون مشهود ادراکش نیست. از همین جاست که به خوبی روشن می گردد که جز خدای سبحان، کسی غیب نمی داند، اما اینکه غیب جز برای خدا معلوم نمی شود جهتش این است که علم، خود یک نوع احاطه است، و معنی ندارد که چیزی به خارج از حد وجودی خود و به اجنبی از احاطه خود احاطه یابد، و اما اینکه خدا عالم به غیب است جهتش این است که وجود خدا محدود به حدی نیست و او به هر چیز محیط است، و هیچ چیز نمی تواند خود را به وسیله چهار دیوار حد خود از خدا پنهان بدارد. پس در حقیقت برای خدا غیب نیست هر چند برای غیر خدا غیب باشد.^۴

۱۱. استدلال موافقان آیات مربوط به غیب مخصوص خدا

موجوداتی که از افق حس او بیرون بوده و هیچ گاه در قلمرو حس او قرار نمی گیرد مانند ذات پروردگار جهان و حقیقت اسماء و صفات وی، و سربازان غیبی خدا یعنی فرشتگان و شیوه کار آنان مانند تدبیر عالم خلقت و جهان ارواح و جن و عالم برزخ و فرازهای مختلف آن و رستاخیز و موافق گوناگون آن. حقایق این موجودات و کیفیات و خصوصیات آن ها از افق حس و ادراک انسان بیرون بوده و هیچ گاه بشر از حقیقت و خصوصیات کمی و کیفی آن ها، آگاه نخواهد گشت و در برابر آن ها وظیفه ای جز ایمان به وجود آن ها ندارد.

الف) آیه ۴۹ سوره هود

۱ - همان ، ج ۷ ، ص ۱۳۶.

۲ - طباطبائی، سید محمد حسین ، قرآن در اسلام، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۰، پنجم، ص ۴۹.

۳ ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱ ص ۷۳.

۴ ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۱ ص ۴۱۸.

﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ﴾

«این از خبرهای غیب است که ما به تو وحی می‌کنیم؛ تو وقومت پیش از این آنها را نمی‌دانستید پس شکیبا باش که سرانجام (نیکو) از آن پرهیزگاران است.»

«یعنی این داستان‌ها و یا خصوص این داستان از اخبار غیب است که ما آن را به تو وحی می‌کنیم، یعنی ای پیامبر این داستان‌ها در عین اینکه صد در صد درست و صحیح و صدق محض است، برای تو و قومت تا این زمان مجهول بود، و آنچه از سرگذشت‌های مذکور قبل از نزول قرآن نزد اهل کتاب بوده تحریف شده و برگشته از وجه صواب بود، و خبر قرآن خبری است غیبی»^۱.

ب) آیه ۲۶ و ۲۷ سوره جن

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾

«او دانای نهران است پس هیچ کس را بر نهران خویش آگاه نمی‌کند.»

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ یعنی احدی را بر غیب خود اظهار نمی‌کند، و اظهار کسی بر هر چیز به معنای آن است که او را در رسیدن به آن چیز کمک کنی و او را بر آن مسلط سازی. می‌فرماید: من کسی را برای احاطه به غیب خودم کمک نمی‌کنم، و بر غیب خود مسلط نمی‌سازم. و کلمه ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ﴾ خبری است برای مبتدایی که حذف شده، و تقدیر کلام هو عالم الغیب است، و مفاد کلمه به کمک سیاق این است که می‌خواهد بفهماند علم غیب مختص به خدای تعالی است، و علم او ظاهر و باطن سراسر عالم را فرا گرفته، و به همین جهت برای نوبت دوم غیب را به خودش نسبت داد و فرمود: کسی را بر غیب خود مسلط نمی‌کند، و فرمود: "کسی را بر آن مسلط نمی‌کند" تا اختصاص را برساند، و گر نه نمی‌رسانید. و معنای آیه این است که: خدای تعالی عالم به تمامی غیب‌ها است، آن هم به علمی که اختصاص به خودش دارد، پس هیچ کس از مردم را به غیب خود که مختص به خودش می‌باشد آگاه نمی‌کند، در نتیجه مفاد آیه سلب کلی است. (...). ﴿إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾ این استثنا، استثنای از کلمه ﴿أَحَدًا﴾ است، و جمله ﴿مَنِ ارْتَضَىٰ﴾ بیان جمله ﴿مَنِ ارْتَضَىٰ﴾ است، در نتیجه می‌فهماند که خدای تعالی هر پیغمبری از پیامبران را که بخواهد به هر مقدار از غیب مختص به خود که بخواهد آگاه می‌سازد. پس اگر این آیه را ضمیمه کنیم به آیاتی که علم غیب را مختص به خدای تعالی می‌داند، مانند آیه شریفه ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾، ﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، و آیه ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ این نتیجه به دست می‌آید که علم غیب به اصالت از آن خداست، و به تبعیت خدا دیگران هم می‌توانند به هر مقداری که او بخواهد به تعلیم او داشته باشند»^۲.

۱۲. استدلال موافقان آیات مربوط به علم غیب را برای غیر خدا

۱ - تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۳۸۵

۲ - تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۸۲

برخی آیات خبر می‌دهند که پیامبران و دیگر بندگان خدا از مواردی که مخصوص غیب است و از امور پنهان از حس؛ آگاه شده‌اند. مانند (وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا إِنَّكَ إِن تَذَرْنِي يَضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاَجِرًا كَفَّارًا) [نوح / ۲۶ — ۲۷]؛ «و نوح گفت: «پروردگارا! بر زمین، از کافران، هیچ ساکن خانهای و مگذار! [چرا] که تو اگر آنان را واگذاری، بندگان را گمراه می‌کنند و جز (نسل) بدکار بسیار ناسپاس نمی‌زایند».

که این آیه اشاره به آگاهی حضرت نوح از سرانجام قوم خود بود و این آگاهی جز از طریق وحی الهی نبوده است. یا آیه ۱۰۱ یوسف (رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مَا تَأْوِيلُ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيٌّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ)؛ «پروردگارا! به یقین، (بهرهای) از فرمانروایی (مصر) را به من دادی و از (دانش) تعبیر خوابها به من آموختی. [ای آفریننده و] شکافندهی آسمانها و زمین! تو در دنیا و آخرت سرپرست منی؛ [جان] مرا در حالیکه مسلمان هستم به طور کامل بگیر؛ و مرا به شایستگان ملحق نما»^۱

^۱ - آیات در همین مضمون شامل یوسف / ۹۲ - ۹۵، ۳۶-۴۴، ۴۲-۴۹، ۳-۶؛ هود / ۶۴ - ۶۵، ۶۹ - ۷۳؛ نمل / ۱۶، ۱۸-۱۹، ۲۰-۲۲؛ آل عمران / ۴۹، ۵۶-۴۵؛ صف / ۶؛ تحریم / ۴؛ قصص / ۷؛ مائده / ۱۰۹ و رعد / ۴۳.

در این تحقیق مفهوم غیب در قرآن کریم مورد بحث و بررسی قرار گرفت و روشن شد که ماهیت حقیقت غیر را بدون توجه به مصادیق و کاربردهایش نمی‌توان شناخت و بررسی معنای لغوی و اصطلاحی غیب و همچنین به معنانشناسی تفسیری آن و به جلوه‌ها و مظاهر غیب پرداخته شد و این غیب آن چیزی است که از چشم‌ها پنهان و پوشیده می‌باشد و کسی جز خدا آن را نمی‌داند. در ادامه تقسیم بندی آیات مربوط به غیب مورد بحث قرار گرفت و آیات مربوط به غیبت اشاره شد و تقسیم بندی آیات مربوط به غیب در قالب آیات دال بر انحصار علم غیب به خداوند و آیات دال بر شمول علم غیب بیان گردید.

دسته‌های دیگر از آیات پیامبر در آن‌ها صریحاً علم غیب را از خود سلب می‌کند و به آیاتی که خداوند از پیامبر (ص) علم غیب را نفی می‌کند و آیاتی که خداوند بعضی از علوم غیبی را به خود اختصاص می‌دهد اشاره شد در نتیجه مقصود از آیات حصر این است که علم غیب اصالتاً و بالذات از آن خداوند متعال است و خدا مالک حقیقی آن است و به هر کسی که بخواهد تعلیم می‌دهد و منظور از آیاتی که علم غیب را از غیر خدا نفی می‌کند و منحصر در خدا می‌داند علم غیب ذاتی و استقلال را بیان می‌دارد و آیاتی که علم غیب را برای انبیا و پیامبران و امامان اثبات می‌کند منظور علمی است که توسط تعلیم الهی انجام می‌گیرد بنابراین هیچ منافاتی در جمع این آیات نیست این آیات در کنار همدیگر حقیقت معنا را می‌رساند.

در حالت کلی تعریفی که در مورد غیب وجود دارد باید گفت که «غیب» آن است که از حواس (مثل دیدن، شنیدن و...) و علم ضروری (مانند وحی انبیاء و الهام اولیاء و...) و علم استدلالی (مثل تشخیص بیماری از روی علائم و...) خارج باشد.

اما واژه «غیب» به صورت مفرد ۴ مرتبه و به صورت جمع ۴ مرتبه و مجموع ۵۲ مرتبه در قرآن کریم به کاررفته است اهل لغت این واژه را در کتابهای لغت چنین آورده‌اند:

— «هر آنچه که از تو پنهان باشد «غیب» گویند»

— «غیب دارای اصل صحیح است و بر چیزی که از دیده‌ها پنهان باشد دلالت می‌کند.

— هر آنچه از دیده‌ها پنهان باشد، اگر چه در دل حاضر باشد و می‌فرماید: صدائی را از «غیب» شنیدم یعنی از جایی که آن را نمی‌بینم و پنهان است».

«غیب» آن است که از حواس (مثل دیدن، شنیدن و...) و علم ضروری (بدیهی) و علم استدلالی (مثل تشخیص بیماری از روی علائم و...) خارج باشد و قرآن علم «غیب» را از غیر الله نفی کرده است؛ لذا هر کسی ادعای دانستن «غیب» را کند، یا مدعی آن را تصدیق کند، به اتفاق او کافر است؛ اما آنچه به وسیله حواس (مثل دیدن، شنیدن و...) یا ضرورتاً یا با دلیل معلوم شود، «غیب» گفته نمی‌شود... و با این تحقیق اشکال در مورد اموری که

گمان می‌شود از غیب هستند، رفع می‌گردد، چون آن امور از غیب به شمار نمی‌آیند؛ زیرا مدرک به سمع، بصر یا دلیل می‌باشند و یکی از آن‌ها اخبار انبیا است، چون خبر دادن انبیا مستفاد از وحی و خلق علم ضروری در آن‌ها یا به وسیله‌ی انکشاف کاینات بر حواس آن‌ها می‌باشد.»

از تعریف فوق ثابت شد علم انبیا که مستفاد از وحی، کشف و ... است، به آن غیب گفته نمی‌شود.

«منظور از غیب همان امر خفی و پوشیده است که حس آن را ادراک نکند و بدیهه عقل نیز آن را اقتضا ننماید و آن بر دو قسم است: یکی همان که هیچ دلیلی بر آن نباشد و منظور از آیه «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ» همین است و قسم دیگر آن است که دلیل بر آن قائم شده باشد. مانند صانع و صفات او قیامت و احوال آن و منظور از غیب در آیه «يَوْمُنُونَ بِالْغَيْبِ» همین قسم مراد است.» واضح است که علم پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم با حواس به دست آمده و علم حاصل شده با حواس در علم غیب داخل نیست، لذا آن حضرت صلی الله علیه و سلم را عالم الغیب گفتن بنا بر جهالت از تعریف غیب می‌باشد.»

«در قرآن نیز در سوره و آیات (نساء: ۳۴)، (مائده: ۹۴)، (یوسف: ۸۱ و ۵۲)، (انبیاء: ۴۹)، (حدید: ۲۵) واژه «غیب» به معنی (پنهان، خلوت، پشت پرده، پشت سر) آمده است که هر چهار تعبیر تقریباً به یک معنی آمده است. همچنین در آیات و سوره (انعام: ۵۰)، (اعراف: ۱۸۸)، (یونس: ۲۰)، (هود: ۳۱)، (مریم: ۷۸)، (نمل: ۶۵)، (سباء: ۱۴)، (طور: ۴۱)، (نجم: ۳۵)، (قلم: ۴۷)، (تکویر: ۲۴) واژه «غیب» مطلق غیب را مدنظر است و به معنی «پنهان» یا «ناپیدا» آمده است.» اگر غیب را نسبت به دنیا در نظر بگیریم هر چیزی که از دیده پنهان باشد غیب تلقی می‌شود با این تعریف دایره غیب خیلی وسیع می‌شود هر چیزی که لمس نشود و از دایره دید خارج باشد غیب می‌نامند و هر آنچه که قابل لمس باشد جزء دایره مادیات و شهود است.

با توجه به آنچه که در این تحقیق بیان گردید و از نظر علامه طباطبائی مشخص شد، معنای علم غیب خدا این نیست که خداوند متعال چیزهایی را که از او غائب است می‌داند، بلکه معنایش این است که آنچه را از دیگران غائب است اومی داند. در واقع بازگشتش به این معنا است، که آنچه برای دیگران ناپیدا است برای خداوند متعال پیدا است.

بنابراین عالم واقعی و استقلالی به غیب، خداوند متعال است، همچنان که آیات زیادی از قرآن کریم، دلالت به انحصار علم غیب به خداوند متعال دارد، همچنین دانشوران شیعه و سنی نیز با تکیه بر آیات و روایات فی الجمله به اذن و بخشش الهی علم غیب یا علم لدنی را برای پیامبران و ائمه قائل شدند. از نظر عقلی نیز این مطلب قابل اثبات است؛ زیرا از نظر عقل، علم به هر معلومی، نیازمند به احاطه وجودی و علمی به آن است. روشن است که به غیر خدا کسی دیگر، چنین احاطه به همه عالم ندارد. شعاع وجودی و علمی غیر خدا محدود است، و بسیاری از چیزها از دسترس ادراک او دور می‌باشد. بنابراین غیر خدا به خودی خود نمی‌تواند آگاه از همه امور پیدا و پنهان

باشد ولی می‌شود که خدا چنین آگاهی فراگیر را به او افاضه کند. نتیجه‌ای این دلیل عقلی این است که علم غیب بالاصاله وبالذات محدود به خداست. اما می‌شود که غیر خدا هم بالعرض وبالاتباع، از این علم برخوردار شود. در اندیشه علامه طباطبایی آنچه از نظر عقل و نقل درباره محدود علم غیب پیامبر و امام وجود دارد و پذیرفته شده است، این است که نباید نسبت به این مسأله نظر افراطی داشته باشیم و علم امام و پیامبر را مانند علم خداوند بدانیم؛ چون در این صورت ناچار به تأویل و توجیه برخی آیات و روایات خواهیم بود. همچنین نباید درباره‌ی آن، نظر تفریطی داشته باشیم که به انکار آنها بیانجامد؛ در این صورت نیز ناچاریم در دلالت بخشی آیات و روایات خدشه وارد کنیم. لذا نه باید راه غلو را پیمود و نه راه تقصیر را. پس باید با توجه به عقل و نقل، علم پیامبر و امام را فوق علم بشر و تحت علم خالق دانست و این راه میانه‌ای است که بسیاری از اندیشمندان شیعه و سنی از آن پیروی کرده‌اند و علم غیب انبیاء و اولیاء را محدود و نسبی دانسته‌اند. همچنین غیب به معنی پنهان و مستور بودن است و علم به غیب به معنی آگاهی از اسرار مخفی جهان، بدون استفاده از حواس بشری، و باید گفت که غیب مخصوص انسان هاست ولی برای خداوند چیزی مخفی نیست. براین اساس علم به غیب خداوند ذاتی است اما علم غیب پیامبران و ائمه (ع) عرضی و به تعلیم خداوند است بنابراین انبیاء و اولیاء از پاره‌ای از اخبار غیبی اطلاع دارند، چون علم غیب آن‌ها ذاتی نیست، و هر وقت از خداوند علم چیزی را بخواهند آن وقت عالم می‌شوند و علم غیب از شرایط رسالت و امامت نیست بلکه یک موهبتی است که به خاطر شایستگی به آن‌ها داده شده است و آن بزرگواران مکلف نبودند در زندگی عادی از علم غیب استفاده بکنند و مرگ کسی را جلو یا عقب ببرند. فقط در مواقع ضروری که مصلحت بوده از غیب چون آن بزرگواران استفاده کرده‌اند، چون آن بزرگواران مأمور هدایت انسان‌ها در تمام جنبه‌های مادی و معنوی بودند، و لازم است که از بسیاری از امور غیبی، باخبر و آگاه باشند. بر همین اساس در مواردی که ضرورت باشد که از غیب مطلع باشند و آنان بخواهند، خداوند این علم را در اختیارشان قرار می‌دهد. مسئله به اسرار غیب چه درباره گذشته که درباره آینده بچه درباره مسائلی که از نظرها پوشیده است چیزی نیست که بتوان آن را از نظر قرآن و احادیث کارکرد احادیث اسلامی و تواریخ انبیا و اولیا انکار کرد و بدون شک انبیا و اولیا آگاهی از علم غیب دارند طرق جمع بین آیات مربوط به علم غیب را می‌توان در این موارد خلاصه کرد:

۱۴. پیشنهادها

- ۱) در خصوص مباحث پژوهشی دانشجویان به موضوعات دیگر دینی از دیدگاه علامه طباطبایی و سایر فلاسفه و دانشمندان پرداخته شود.
- ۲) موضوع غیب از دیدگاه علامه طباطبایی با فرق اهل سنت (شافعی، حنبلی، مالکی) از مباحث قرآنی و روایی و تفاسیر دست اول پرداخته شود.

۱۵. منابع فارسی

- قرآن کریم، ترجمه فولاد وند، ۱۴۱۵ق، تهران، دارالقرآن الکریم.
- نهج البلاغه، صبحی صالح، ۱۴۰۷، ۱۴۰۷ق، تهران، دارالهجره.
- آلوسی، محمود بن عبدالله (۱۴۱۵ق)، روح المعانی، دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، بیروت.
- ابو عبدالرحمن اسماعیل بن احمد الحیری النیشابوری، (۱۳۸۰)، وجوه القرآن، تعلیق دکتر نجف عرشی، چاپ اول، مشهد: آستان قدس رضوی، مجمع بحوث الاسلامیه .
- ابن فارس ترتیب مقایس اللغه، (۱۳۸۷)، به کوشش عبدالسلام، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- دامغانی، محمد بن علی فقیه دامغانی، (۱۳۶۱)، قاموس قرآن در وجوه و لغات مشترک، ج ۲، تهران، بنیاد علوم اسلامی.
- دهلوی، کفایت الله (۱۳۸۰)، تعلیم الاسلام، ترجمه: عبدالمجید مرادزهی خاشی، فاروق اعظم، چهارم، زاهدان.
- سبحانی، جعفر، (۱۴۲۰ق)، مفاهیم القرآن، به قلم جعفر الهادی، ج، اقم، موسسه امام صادق.
- ----- (۱۳۸۴)، آگاهی سوم، قم، امام صادق (ع).
- شتاوی احمد، (۱۹۵۹) التنبؤ بالغیب، مصر، دار المعارف.
- صدر المتالهین محمد بن ابراهیم ملاصدرا، الشواهد الربوبیه فی مناهج السلوکیه.
- طباطبائی، سید محمد حسین (۱۳۷۴)، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین، پنجم.
- ملازهی، محمد عمر (۱۳۹۱)، تفسیر تبیین الفرقان، چاپ ۳، نشر تربت جام: شیخ الاسلام احمد جام.